

رویکرد زیست‌محیطی در پژوهش‌های زبان

فریبا قطره*

حمیده پشتوان**، مهناز طالبی دستنایی***

چکیده

گوناگونی زبان‌شناختی محیط‌های طبیعی - اجتماعی منعکس‌کننده شباهت‌ها و تفاوت‌های نگرش جامعه‌های زبانی مختلف به پدیده‌های طبیعی است و برآمده از شناخت، نیازها، فرهنگ و عوامل زیست‌محیطی و انسانی است. واژگان، مقوله‌بندی، و طبقه‌بندی در هر زبانی در تعامل با محیط طبیعی آن زبان به شیوه‌ای متفاوت عمل می‌کنند. در این راستا، زبان‌شناسی زیست‌محیطی از دهه ۱۹۹۰ به‌عنوان یکی از گرایش‌های کاربردی در مطالعات زبان‌شناختی مطرح شد. این گرایش به بررسی روابط متقابل میان یک زبان خاص و محیط طبیعی - اجتماعی گویشوران آن زبان می‌پردازد. در این مقاله، برآنیم، ضمن معرفی زبان‌شناسی زیست‌محیطی، توانمندی بالقوه این رویکرد را در پژوهش‌های گویش‌محور نشان دهیم و تأثیر محیط زیست بر تفاوت‌های نحوی، صرفی، و واژگانی میان زبان‌ها و گویش‌ها را بررسی کنیم. مقاله حاضر، با رویکرد مقایسه‌ای، به بررسی ارتباط زیست‌محیط با دو گویش گیلانی و سمنانی، از دو اقلیم متفاوت، می‌پردازد. نتایج حاصل از این پژوهش نشان می‌دهد بسیاری از ویژگی‌های زبان، از جمله نام‌گذاری مفاهیم و پدیده‌ها و چگونگی شکل‌گیری استعاره‌ها و هم‌چنین تفاوت‌های موجود در گویش‌های منطقه‌ای (و حتی محلی)، از منظر زبان‌شناسی زیست‌محیطی قابل توضیح است و این رویکرد نو می‌تواند پاسخ قابل قبولی برای تفاوت‌های صرفی - نحوی و واژگانی گویش‌های منطقه‌ای و محلی ارائه نماید.

* عضو هیئت علمی گروه زبان‌شناسی دانشگاه الزهراء، f_ghatreh@yahoo.com

** دانش‌آموخته زبان‌شناسی دانشگاه الزهراء، hamideh.poshtvan@gmail.com

*** دانشجوی دکتری زبان‌شناسی، دانشگاه الزهراء (نویسنده مسئول) mahnaz.talebi@hotmail.com

تاریخ دریافت: ۱۳۹۴/۲/۱۶، تاریخ پذیرش: ۱۳۹۴/۳/۲۹

کلیدواژه‌ها: زبان‌شناسی زیست‌محیطی، محیط زیست طبیعی، گویش منطقه‌ای، شناخت، صرف زیست‌محیطی.

۱. مقدمه

اکولوژی زبانی (the ecology of language) یکی از دیدگاه‌های نوی زبان‌شناسی و، به‌طور خاص، جامعه‌شناسی زبان است که نخستین‌بار آینار هاگن (Einar Haugen)، زبان‌شناس آمریکایی - نروژی، در دهه ۱۹۷۰ آن را بر سر زبان‌ها انداخت. او، با اشاره به رابطه بین زبان و محیط زیست، اصطلاح «اکولوژی زبانی» را به‌صورت «مطالعه تعامل بین یک زبان خاص و محیط» تعریف کرد. در اواخر دهه ۱۹۸۰ و ابتدای دهه ۱۹۹۰، بُعد جدیدی از اکولوژی زبانی با عنوان «زبان‌شناسی زیست‌محیطی» پا به عرصه وجود گذاشت (Steffensen, 2007: 5; Bang, 2007).

به هر روی، با وجود آن‌که سال‌ها پیش از هاگن، سایپر (Sapir) و ورف (Whorf) از رابطه زبان، تفکر، و محیط سخن به میان آورده بودند، این دیدگاه‌های هاگن و هلیدی (Halliday) بود که پایه‌های زبان‌شناسی زیست‌محیطی بر آن استوار شد تا زبان‌شناسان دیگر به بررسی در این زمینه بپردازند. به خلاف چامسکی که زبان را در خلأ محیطی و اجتماعی بررسی می‌کند، زبان‌شناسان زیست‌محیطی چون مولهااسلر (Muhlhausler, 2003) بر این باورند که زبان با جهان و محیط اطراف ارتباط تنگاتنگ دارد؛ بدین معنی که هم زبان جهان را می‌سازد و هم محیط اطراف ما زبان را می‌سازد. زبان‌شناسی زیست‌محیطی رویکردی جدید به معنی دارد و معنی را حاصل فعالیت‌هایی می‌داند که بین جوامع انسانی و کاربران زبان در محیطی خاص، به‌طور طبیعی، اتفاق می‌افتد و درک مستلزم ایجاد رابطه متقابل بین این دو است. این دیدگاه که جهان واقعی، تا حد قابل توجهی و به‌طور ناخودآگاه، با عادات زبانی گویشوران ساخته می‌شود موضوع اصلی پژوهش‌های مربوط به زبان‌شناسی زیست‌محیطی است.

در مقاله حاضر، ضمن معرفی زبان‌شناسی زیست‌محیطی، بر آنیم تا کارایی آن را در انجام پژوهش‌های زبانی و گویشی نشان دهیم. بر این اساس، در ادامه، پس از بیان رابطه میان محیط زیست با شناخت، و ایجاد تنوعات زبانی، به تأثیر محیط زیست بر بخش‌های مختلف دستور، به‌ویژه صرف، نحو و واژگان، خواهیم پرداخت و توانایی این رویکرد را در پاسخ‌دهی به بسیاری از تفاوت‌های میان زبان‌ها و گویش‌های مختلف نشان خواهیم داد.

۲. محیط زیست، شناخت، و زبان

سایپر (۱۸۸۴-۱۹۳۹) جزو نخستین زبان‌شناسانی است که به‌طور خاص ارتباط بین زبان و محیط زندگی را بررسی کرد و نشان داد چگونه عوامل بیرونی در زبان نمود پیدا می‌کنند (احمدی‌پور، ۱۳۸۷). وی در مقاله‌ای با عنوان «زبان و محیط زیست» (Language and Environment) به این نکته اشاره می‌کند که عوامل اجتماعی ساده‌ترین تأثیرات محیط را بازتاب می‌دهند و خود اجتماعی ماهیتی، زیستی، و محیطی دارند. انسان درون این عوامل زندگی می‌کند، با آن‌ها تعامل دارد، و به آن‌ها واکنش نشان می‌دهد. از این رو سایپر محیط زیست را شامل عوامل فیزیکی (جغرافیا، آب و هوا، محیط طبیعی و مانند آن) و عوامل اجتماعی (هنر، مذهب، معیارهای قومی و نوع حکومت) معرفی می‌کند که تفکر و حیات افراد آن جامعه را شکل می‌دهند. هر دوی این دسته عوامل در زبان افراد بازتاب می‌یابند و پیشینه محیطی آن‌ها به‌طور مادی بر زبانشان تأثیر می‌گذارد. مثلاً، صرف این‌که، در محیط طبیعی پیرامون افراد متعلق به یک جامعه زبانی، حیوانی خاص وجود دارد، دلیل کافی برای آن نیست که واژه‌ای را برای ارجاع به آن حیوان ابداع کرده باشند بلکه باید همه افراد آن جامعه آن حیوان را بشناسند و علاقه‌ای (هرچند اندک) به شناختن آن حیوان داشته باشند. به عبارت ساده‌تر، باید چیزی در مورد این حیوان آن را از سایر حیوان‌ها در نظر افراد آن جامعه بارزتر کرده باشد.

۱.۲ اقلیم و استعاره‌های شناختی

زبان‌شناس با بررسی محیط اهل زبان می‌تواند تعامل میان شناخت و ویژگی‌های ساختاری زبان را بررسی کند؛ عوامل روانی و شناختی در این بین اهمیت بسیار زیادی دارد. العابد و الشریف (Al-Abed and Al-Sharif, 2008) در مقاله‌ای با عنوان «مطالعه تطبیقی کاربرد استعاره‌های خشم و شادی در زبان‌های انگلیسی و عربی» (acomparative study for the metaphors use in happiness and anger in English and Arabic) بیان می‌کنند، هر دو زبان در استفاده از تعدادی از استعاره‌ها در بیان مفهوم‌های خشم و شادی اشتراک دارند. برخی از این استعاره‌های مشترک عبارت‌اند از: «شاد بودن از زمین فاصله داشتن است»، «شادی بالاست»، «شادی نور است»، «شادی مایعی درون ظرف است». اما استعاره‌هایی نیز در زبان عربی وجود دارد که در زبان انگلیسی مشاهده نشده است؛ از جمله، «شادی ابری بارانی است». به باور ایشان، از آنجایی که باران برای انسان‌ها، حیوانات، و گیاهان سعادت به

ارمغان می‌آورد، شادی نیز از طریق باران مفهوم‌سازی می‌شود. به علاوه، این استعاره اهمیت آب و باران را در کشورهای عربی نشان می‌دهد. بعضی از استعاره‌ها فرهنگ‌ویژه‌اند، مثل استعاره «شادی سرما است». به نظر می‌رسد، به دلیل دمای بالا و محیط گرم و خشک کشورهای عرب‌زبان، سرما نیز بسیار لذت‌بخش بوده و، در نتیجه، این استعاره در زبان عربی بسیار پرکاربرد است. بر این اساس، می‌توان نتیجه گرفت محیط زیست انسان نقش انکارناپذیری در شناخت او از جهان دارد و بازتاب این شناخت در زبان در قالب استعاره نیز متأثر از این محیط خواهد بود. به بیان دیگر، چگونگی شکل‌گیری استعاره‌های شناختی (conceptual metaphors) نمونه آشکاری از تأثیر محیط زیست بر زبان و تفکر اهل آن زبان است.

۲.۲ اقلیم و تنوع زبانی

نتیل (Nettle, 1998) بر این باور است که تنوع زبانی از قطب به سمت استوا بیش‌تر می‌شود، یعنی، هرچه محیط طبیعی خشک‌تر باشد، زبان‌ها گوناگونی کم‌تری نشان می‌دهند. به باور وی، عامل مهمی که بر تنوع زبانی تأثیر می‌گذارد، تنوع اقلیم است. او بر این اساس دو کمربند زبانی شناسایی کرده است که یکی از غرب به سمت افریقای مرکزی کشیده می‌شود و دیگری جنوب و جنوب شرق آسیا و اقیانوس آرام را شامل می‌شود. او تنوع زبان‌ها را روی این دو کمربند بررسی کرده و به این نتیجه رسیده است که، هر جا که شرایط اقلیمی اجازه تولید پیوسته محصولات غذایی را در طول سال به ساکنان آن منطقه می‌دهد، ساکنان در قالب گروه‌های کوچکی زندگی می‌کنند که، از نظر برآورده ساختن نیازهای معیشتی، مستقل هستند و، به همین دلیل، زبانشان از سایر گروه‌ها جدا می‌شود. مثلاً، وی دریافت که میان طول مدت فصل‌های پر باران و تعداد زبان‌های موجود در یک منطقه ارتباط مستقیمی وجود دارد. او کشورهای غرب افریقا را به دو بخش تقسیم کرد و جمعیت هر منطقه را برآورد نمود و سپس به مقایسه میزان بارش باران در هر بخش پرداخت. در بخش جنوبی، منطقه مورد مطالعه او، که فصل پر باران ۱۱ ماه تداوم دارد، تنوع زبان‌ها نیز بیش‌تر است (در برخی مناطق ۸۰ زبان در هر متر مربع). در مقابل، در بخش شمالی و سرزمین‌های ساوانا (Savannah)، کم‌تر از ۴ ماه پر باران گزارش شده و، به تبع آن، تنوع زبانی بسیار کم‌تر است (و حتی به ۳ زبان در هر متر مربع می‌رسد). یازده ماه پر باران به ساکنان این امکان را می‌دهد که بتوانند با پرورش محصولات گوناگون کشاورزی نیازهای غذایی را بدون وابستگی به منابع خارجی برطرف نمایند، در حالی که، در مناطق کم‌باران‌تر، تنوع محصول قابل کشت

کمتر است و ساکنان ناگزیرند با سایر گروه‌های اجتماعی تعامل کنند و به داد و ستد محصولات غذایی پردازند. برای انجام معامله و داد و ستد، داشتن زبان مشترک ضروری است و به همین دلیل است که، در مناطق خشک‌تر، تنوع زبانی کم‌تری مشاهده می‌شود. اما در مناطق پر باران، گروه‌های کوچکی که با هم زندگی می‌کنند، از تعامل با گروه‌های همسایه بی‌نیاز هستند و بنابراین، زبان خاص خودشان را توسعه می‌دهند. بنابراین، چنان‌که نتل نتیجه گرفته است، شاید بتوان مهم‌ترین عامل تنوع زبانی را زیستگاه یا ویژگی‌های محیط زیست طبیعی و تأمین معاش دانست.

وضعیت کرانه دریای خزر، از نظر تنوع گویشی، به‌خوبی با یافته نتل هم‌خوانی دارد. اقتصاد استان‌های گیلان و مازندران بر بارش باران استوار است. تعدد فصل‌های پر باران امکان پرورش محصولات متنوع و استقلال تأمین معاش را برای ساکنان روستاها فراهم می‌کند و شاید بتوان گفت دلیل گوناگونی زبان در روستاهای هم‌جوار ناحیه کرانه دریای خزر، چنان‌که نتل نتیجه گرفته است، فراوانی بارش باران باشد. در هر یک از استان‌های گیلان و مازندران، این تنوع از ساده‌ترین شکل ممکن (یا همان تنوع لهجه) تا پیچیده‌ترین شکل آن، که فهم متقابل را دشوار و گاه ناممکن می‌سازد، در شهرها و حتی روستاهای هم‌جوار قابل مشاهده است. مثلاً، در روستاهای غرب گیلان، فعل «آمد» دست‌کم با سه لهجه متفاوت بومو (bomo)، بوما (boma)، و بومه (beme) شنیده می‌شود. یا مثلاً «فلز سرب»، در یک محل، سولف (sulf) و، در محلی دیگر، سلف (sælf) خوانده می‌شود. عجیب‌تر آن‌که در موارد بسیاری الگوی ساخت صورت‌های تصریفی فعل دارای زمان‌های مختلف، در شرق گیلان، با مناطق غربی این استان تفاوت فاحشی دارد. به الگوی ساخت زمان حال استمراری توجه کنید:

معادل در غرب گیلان	معادل در شرق گیلان	حال استمراری
کره آیم (kærə æjæm)	امه درم (æmæ dææm)	دارم می‌آیم
کره شم (kærə □æm)	شو درم (□u dææm)	دارم می‌روم

همان‌طور که ملاحظه می‌شود، در الگوی شرق گیلان، فعل‌واژه پیش از فعل کمکی قرار می‌گیرد و مشخصه تصریفی شخص و شمار به فعل کمکی پیوسته است. اما، در الگوی غرب گیلان، این مدل کاملاً وارونه شده است و فعل‌واژه به‌همرا مشخصه تصریفی شخص و شمار پس از فعل کمکی می‌آید.

شهر سمنان مثال دیگری است که در آن تنوع گویشی به حدی است که به آن جزیره گویش‌ها لقب داده‌اند (ستوده، ۱۳۴۲). با توجه به این‌که این شهر در منطقه‌ای کویری واقع شده، به‌طور قطع، عامل این تنوع باران نیست. از سوی دیگر، شاید گفته شود که عامل فاصله و ارتباط منطقه‌های مختلف در این استان سبب جدایی آن‌ها از یک‌دیگر شده و همین امر به تنوع گویش‌ها انجامیده است. اما، از آن‌جا که در بعضی موارد مرز تفاوت گویش‌ها در این منطقه خطی فرضی است که روستاهای هم‌جوار را از یک‌دیگر جدا می‌کند، نمی‌توان به‌طور قطع عامل فاصله را دلیل گوناگونی زبان‌ها دانست. جزیره گویش‌های سمنانی نیز از هفت منطقه تشکیل شده است که، با وجود فاصله‌های بسیار اندک، هریک، گویش‌های نسبتاً مستقل و خودکفایی دارند؛ به‌طوری که ساکنان شهرهای همسایه یا آن‌ها را در نمی‌یابند و یا به‌سختی درمی‌یابند. گویش‌های سمنانی، سنگسری، پروری، سرخه‌ای، لاسگردی، شهمیرزادی، و افتری از این جمله‌اند. بنابراین، شاید بهتر باشد، به جای آن‌که، طبق نظر نتل، باران را عامل اصلی تنوع زبانی بدانیم، استقلال و توانایی تأمین معاش را جانشین آن کنیم. در این صورت، در هر اقلیم، چگونگی سازگاری ساکنان یک منطقه با محیط و بهره‌جستن از امکانات آن، به‌منظور خودکفایی در تأمین معاش، پررنگ‌تر خواهد شد و به استقلال زبانی خواهد انجامید؛ و، به این ترتیب، تنوع گویش‌ها در منطقه سمنان نیز توجیه‌پذیرتر خواهد بود. مثلاً، واژه «پدر» در گویش سمنانی پی‌یر (piər) و در گویش سنگسری پشه (pæ□æ) است. در زیر، می‌توان مثال‌های بیش‌تری از تفاوت‌های واژه‌ای میان گویش سمنانی و لاسگردی و سمنانی و سرخه‌ای یافت (مقدسی، ۱۳۸۴؛ جواهری و پژوهش‌شریعتی، ۱۳۸۷).

سرخه‌ای	سمنانی	
□stnkæ	□stenik	قصه
□alom	□ælemæ	رنگین‌کمان
□esba	□espæ	سگ

لاسگردی	سمنانی	
□alesbe	□al□ækæ	لپ، گونه
□æla	hæle	رخت و لباس
□æmt□i	hæma	مال ما

هم‌چنین می‌توان به تفاوت الگوی ساخت حال استمراری و ماضی نقلی در دو گویش سمنانی و سنگسری توجه کرد:

معادل در گویش سنگسری	معادل در گویش سمنانی	حال استمراری
دروم شونوم (dərɒm□unum)	داریم مشین (dərɪm mə□in)	داریم می‌رویم
معادل در گویش سنگسری	معادل در گویش سمنانی	ماضی نقلی
بمونیه (bəmunæi)	بمونچی (bemunt□æi)	مانده است

آمیختگی گویش شه‌میرزادی با واژه‌های طبری گواهی بر این ادعا است. آن‌چنان‌که ستوده (۱۳۴۲) بیان کرده است، بیست تا سی درصد اهالی شه‌میرزاد تا پیش از دوره قاجار برای داد و ستد به آمل و بابل می‌رفتند و همین امر باب ورود واژه‌های زبان طبری را به این گویش گشود. همان‌گونه که ملاحظه می‌شود، هر جا که پای تعامل با انگیزه تجارت یا تأمین معاش در میان باشد، زبان‌ها همگراتر می‌شوند. با توجه به مثال‌هایی که در این بخش از نظر گذشت، نقش محیط زیست طبیعی در تنوع لهجه، گویش، و صرف زبان‌ها انکارناپذیر می‌نماید و چنین به نظر می‌رسد که باید، برای یافتن دلیل تنوع گویش‌های محلی و منطقه‌ای، به «صرف زیست‌محیطی»^۱ (ecomorphology) متوسل شد، زیرا می‌توان، در چهارچوب این رویکرد جدید، به بررسی تفاوت‌های صرفی - نحوی با توجه به تغییر اقلیم پرداخت.

۳.۲ اقلیم و واژگان

به باور سایپر، همه‌چیز به‌طور طبیعی به دیدگاه ما، که برآمده از علاقه‌مندی‌هایمان است، بستگی دارد. پس بودن یا نبودن «اصطلاحی کلی» (general term) برای ارجاع به گروهی از پدیده‌ها به میزان توجه و علاقه‌مندی ما (و، به عبارتی دیگر، حساسیت فرهنگی ما) به آن پدیده‌ها بستگی دارد. اگر اهل زبانی ترجیح بدهند این گروه پدیده‌ها را از یک‌دیگر متمایز کنند، دیگر آن‌ها را با واژه‌ای کلی ارجاع نمی‌دهند. نمونه بارز آن این امر است که چینی‌ها، میوه، آجیل و حیوانات را در یک طبقه قرار می‌دهند و با یک واژه می‌خوانند (Wardhaugh, 2006: 225). در حالی که، مثلاً، فارسی‌زبانان میوه را طبقه‌ای جدای از سبزیجات، سیفی‌جات، تنقلات و جز آن قرار می‌دهند و همه این‌ها را در طبقه خوراکی‌ها می‌گنجانند که هم‌چنان از طبقه حیوانات متمایز است.

به‌طور کلی، چنان‌که سایپر (۱۹۱۲) می‌گوید، تأثیر محیط بر زبان در سه جنبه آن آشکار می‌گردد: واژگان، نظام آوایی، دستور (صرف و نحو). در این میان، واژگان آشکارا این تأثیر

را به نمایش می‌گذارد. واژگان هر زبان انباره ایده‌ها، علاقه‌مندی‌ها، و مشغله‌هایی است که ذهن اهل آن زبان را معطوف به خود می‌کنند. بنابراین واژگان هر زبان می‌تواند فرهنگ اهل آن زبان را نیز نشان دهد.

۴.۲ اقلیم و صرف

زبان‌ها نه تنها از نظر جمعیت‌شناختی و اجتماعی - تاریخی با یکدیگر تفاوت دارند بلکه به لحاظ صرفی و نحوی نیز گوناگون‌اند. زبان‌شناسی زیست‌محیطی تعامل میان زبان با محیط زیست همان زبان است. منظور از محیط زیست، تنها محیطی نیست که ارجاع به جهان خارج دارد. این محیط، محیط زیست دستور آن زبان (یعنی صرف و نحو) است. بخش دیگر محیط زیست هر زبان، جامعه‌ای است که آن را به‌عنوان یکی از رمزگان‌هایش به کار می‌گیرد. اگر زبان را رفتاری بدانیم که هم روان‌شناختی است و هم اجتماعی، خواهیم توانست صورت‌های زبانی را به محیط‌های طبیعی و فیزیکی، شامل محیط اجتماعی و عوامل ذهنی و عاطفی، ارتباط دهیم که سبب می‌شوند از میان واژگان و دستور گزینه‌های خاصی را که متناسب با بافت هستند انتخاب کنیم (Demi, 2008).

لوپیان و دیل (Lupyan and Dale, 2010) در پژوهش خود با نام «ساختار زبان تا اندازه‌ای توسط ساختار اجتماعی تعیین می‌شود» نشان داده‌اند که زبان‌ها به‌طور کلی به لحاظ میزان اطلاعاتی که از طریق فرایندهای صرفی، در مقایسه با ابزاری جز صرف (مثل توالی سازه‌های جمله ساخت‌های واژگانی)، آشکار می‌سازند با یکدیگر تفاوت دارند. پژوهشگران این تفاوت را که حتی در زبان‌های هم‌خانواده نیز مشاهده می‌شود، به مسئله جدایش (drift) از زبان مادر و تشکیل گروه زبانی جداگانه نسبت می‌دهند. اما این که چرا چنین تفاوتی هنگام جدایش بروز می‌کند، شاید به مسائل غیرزبانی چون میزان خطرپذیری زیست‌محیطی مربوط باشد. مثلاً، پژوهشگرانی که ارتباط واج‌شناختی زبان‌ها و ویژگی‌های اجتماعی را بررسی کرده‌اند دریافته‌اند که میان جنبه‌های فیزیکی محیط زیست (مثل دمای محیط) و ذخیره‌واجی زبان‌ها ارتباطی شگفت‌انگیز وجود دارد.

هم‌چنین محیط فیزیکی و توسعه تاریخی زبان، که بر انتقال جغرافیایی آن تأثیر می‌گذارد، می‌تواند ساختار صرفی و نحوی آن را نیز متأثر سازد. زبان‌هایی که در طول تاریخ زبان‌آموزان بزرگ‌سال بیش‌تری داشته‌اند، به لحاظ صرفی ساده‌ترند، حشو کم‌تری دارند و قاعده‌مندتر و شفاف‌ترند. به بیان ساده‌تر، به این دلیل که توانایی زبان‌آموزی در بزرگ‌سالی کم‌تر از دوره کودکی است، یادگیری فرایندهای صرفی پیچیده، که کمک

می‌کنند اطلاعات بیش‌تری در جمله‌ها نمایان گردد، برای این گروه از زبان‌آموزان دشوار است و این محدودیت یادگیری، زبان را وامی‌دارد تا فرایندهای صرفی‌اش را به تدریج ساده‌تر کند.

لوپیان و دیل، در پژوهش خود، برای بررسی ارتباط ساختار اجتماعی با ساختار زبانی، اطلاعات جمعیت‌شناختی، اجتماعی، و رده‌شناختی ۲۲۳۶ زبان دنیا را جمع‌آوری کردند و ویژگی‌های ساختاری هر زبان را نیز در قالب یک پایگاه داده (برگرفته از کتاب‌های دستور توصیفی زبان‌ها) مورد استفاده قرار دادند. در نتیجه، مشخص شد که میان بسیاری از خصوصیات زبان‌شناختی زبان‌ها و متغیرهای جمعیت‌شناختی و رده‌شناختی آن‌ها ارتباطی نظام‌مند وجود دارد.

اگر برای زبان‌ها پیوستاری در نظر بگیریم که، در یک سوی آن، زبان‌های بیرونی (exoteric) و، در سوی دیگر، زبان‌های درونی (esoteric) قرار داشته باشند، ساختار صرفی زبان‌های نزدیک به سوی بیرونی ساده‌تر است. بزرگ بودن جمعیت زبانی، گستردگی جغرافیایی وسیع‌تر، و تماس بیش‌تر با زبان‌های همسایه یا، به بیانی ساده‌تر، برون‌گرا تر بودن، معیار نام‌گذاری به سوی زبان‌های بیرونی پیوستار است. اگر ویژگی‌های معنایی به صورت واژگانی نشان داده شوند، احتمال اختیاری بودن حضور این دسته از اطلاعات در جمله و حذف آن‌ها توسط زبان‌ور بیش‌تر از آن دسته از اطلاعات معنایی خواهد بود که در قالب تصریف بیان می‌شوند (مانند مشخصه‌ زمان که در برخی زبان‌ها تصریفی است و در برخی دیگر واژگانی). بنابراین، زبان‌هایی که، به لحاظ دستوری، جزئی‌نگرتر و دقیق‌تر (more specified) هستند پیچیدگی تصریفی بیش‌تری دارند و طول جمله‌هایشان کوتاه‌تر است، اما زبان‌هایی که دقت دستوری‌شان کم‌تر است، بیش‌تر به اطلاعات برون‌زبانی (extra-linguistic)، نظیر بافت و کاربردشناسی، متکی‌اند و درست، به همین دلیل، ارتباط صورت‌واژه و معنی (ترکیب‌پذیری compositionality صورت - معنی) نزدیک‌تر و شفاف‌تر می‌شود. بنابراین، همان‌طور که گفته شد، میان میزان استفاده از فرایندهای صرفی و ترکیب‌پذیری صورت - معنی ارتباطی معکوس وجود دارد. دلیل این امر هم این است که ابزار صرفی، مانند «وندها» به ستاک متصل می‌شوند و با این کار فرصت تراکم (compression) واجی و دگرگونی آوایی بیش‌تری به دست می‌دهند. در نتیجه، نگاشت (mapping) بین صورت زبانی و معنی گسیخته می‌شود. هرچه زبانی بیرونی‌تر باشد، ترکیب‌پذیری صورت و معنی آن نیز بیش‌تر است و، از دید رده‌شناسی زبان، منفرد (isolating) در مقابل امتزاجی (fusional) محسوب می‌شود (در زبان‌های منفرد، نقش‌های

دستوری از طریق نشانگرهایی (markers) بیان می‌شوند که به ستاک متصل نمی‌شوند. اما، در زبان امتزاجی، نشانگرهای دستوری بیش‌تر با ستاک ترکیب می‌شوند، مانند وندها و واژه‌بست‌ها (clitics) (← Lopyan and Dale, 2010). مسئله ارتباط ساختار زبان با ساختار اجتماعی به ویژگی‌های شناختی نیز ارتباط پیدا می‌کند. همان‌طور که اشاره شد، تصریف بیش‌تر سبب بروز اطلاعات و حشو بیش‌تر در جمله‌ها می‌شود و وابستگی معنایی را به بافت کم‌تر می‌کند. این حالت برای فراگیری زبان از سوی کودک ایدئال است، زیرا میزان حشو موجود در جمله‌ها، دریافتن مقصود و مفهوم آن‌ها را آسان‌تر می‌کند. اما این پیچیدگی صرفی برای زبان‌آموز بزرگ‌سال محدودیت به‌شمار می‌آید و، از آن‌جا که با گسترش زبان به مناطق جغرافیایی بیش‌تر و تماس آن با زبان‌های دیگر میل بزرگ‌سالان به یادگیری آن بیش‌تر می‌گردد، به‌طور طبیعی، با گذر زمان ساده‌تر می‌شوند، آموزش‌پذیری (learnability) یا قابلیت یادگیری (fitness) آن نیز افزایش می‌یابد و دقت دستوری‌اش کم‌تر می‌شود. برای پیچیدگی صرفی زبان‌ها می‌توان دو دلیل متصور شد: نخست آن که جامعه‌های کوچک زبانی ترجیح می‌دهند، بنا به اصل اقتصاد بیانی (economy of expression)، جمله‌های کوتاه‌تری را بر زبان بیاورند و، در نتیجه، لازم است که اطلاعات را به‌طور تصریفی بیان نمایند و، به همین دلیل، نمی‌توان از بروز حشو جلوگیری کرد. این زبان‌ها همان زبان‌های تصریفی‌اند. درواقع، این دلیل با کاربرد یا نقش زبان ارتباط دارد. بر اساس دلیل دوم، پیچیدگی صرفی ارتباطی با نقش و کاربرد زبان ندارد بلکه این حس امانت‌داری زبان‌وران است که آن‌ها را وامی‌دارد تا ویژگی‌های زبان را هنگام انتقال از مکانی به مکان دیگر و از نسلی به نسل دیگر حفظ کنند. اما برای این که دریابیم واقعاً کدام یک از این دو دلیل با پیچیدگی صرفی زبان‌ها مرتبط است، می‌بایست آموزش‌پذیری قواعد دستوری را در میان بزرگ‌سالان (به‌عنوان زبان دوم) و کودکان (به‌عنوان زبان مادری) مورد مقایسه‌ای نظام‌مند قرار دهیم (Lopyan and Dale, 2010).

۳. زبان‌شناسی زیست‌محیطی و گویش‌شناسی

یکی از جنبه‌های حائز اهمیت در پژوهش‌های گویشی، مطالعه واژه‌ها و ساختار صرفی گویش‌ها است. قطره و طالبی (۱۳۹۰) معتقدند، در بسیاری از موارد، مشاهده می‌شود که، در گویشی خاص، برای مفهومی واحد واژه وجود دارد اما در زبان‌ها و گویش‌های دیگر همان مفهوم را با استفاده از ساخت نحوی (گروه یا جمله) بیان می‌کنند؛ یا، برای اشاره به مفهومی واحد، در گویش‌های مختلف، واژه‌هایی با ساختار صرفی متفاوت وجود دارد.

مثلاً، در یک گویش، از واژه بسیط برای اشاره به آن مفهوم استفاده می‌شود و، در گویش دیگر، از واژه مشتق، و، در گویش سوم نیز، از واژه مرکب استفاده می‌شود؛ از نمونه: واژه **ناشیرین** در زبان کردی کرمانشاهی معادل واژه **زشت** در فارسی است، یا واژه **پنجنک** (pən-ank) در زبان کردی کرمانشاهی به معنی چیزی است که کوتاه و پهن است. واژه مشتق **نازن** در گویش بختیاری نیز به معنی زن شلخته‌ای است که به پاکیزگی و نظم در خانه اهمیت نمی‌دهد؛ و واژه مشتق - مرکب **خاله‌وارس** نیز در گویش برزکی کاشان معادل واژه بسیط **فضول** است. در این باره، ساپیر (۱۹۱۲) تقسیم‌بندی جالبی دارد و واژه‌ها را به صورت خاصی از هم متمایز می‌کند. از نظر او، ما به طور کلی دو دسته واژه داریم: آن‌هایی که صرفاً واژه هستند و به پدیده‌ای ارجاع می‌دهند؛ و آن‌هایی که، به لحاظ ساخت، ثانویه هستند. او در این باره دو واژه **شیر** و **شیر کوهی** را مثال می‌زند. **شیر** حیوانی است وحشی و همه ما آن را می‌شناسیم و تصویری از آن در ذهن داریم. اما **شیر کوهی** چیزی بیش از یک شیر را در ذهن تداعی می‌کند. ساپیر این گونه نتیجه می‌گیرد که اگر واژه شفاف باشد، به معنی آن است که تجربه آن پدیده در محیط طبیعی جدید است یا آن که نام‌گذاری آن پدیده به تازگی صورت گرفته است؛ و دیگر این که تجربه پدیده‌هایی که با واژه‌های بسیط مورد ارجاع قرار می‌گیرند قدیمی‌تر از پدیده‌هایی است که با واژه‌های غیربسیط خوانده می‌شوند. ابزار زبان و امکاناتی که زبان برای واژه‌سازی در اختیار زبان‌وران قرار می‌دهد نیز بر تفکر زبان‌وران تأثیر می‌گذارد و ممکن است در واژه‌سازی محدودیت محسوب شود.

در چهارچوب زبان‌شناسی زیست‌محیطی، می‌توان به تأثیر محیط زیست طبیعی بر شناخت این گویش‌وران از جهان خارج و تبلور آن در واژه‌سازی‌هایشان پی برد. هم‌چنین می‌توان ساختار صرفی واژه‌هایی را که در گویش‌های مختلف برای بیان مفاهیمی مشخص (مثلاً، رنگ‌ها، روابط خویشاوندی و مانند آن) به کار می‌روند با یک‌دیگر مقایسه کرد و از این طریق به تفاوت‌های شناختی میان گویش‌وران هر کدام از آن گویش‌ها پی برد.

۴. نتیجه‌گیری

در این مقاله، نگارندگان زبان‌شناسی زیست‌محیطی و خاستگاه آن را تعریف و بررسی کردند که، در طی آن، به ارتباط میان محیط زیست و زبان و تأثیر آن در ایجاد گوناگونی‌های زبانی و گویشی اشاره شد. با توجه به بررسی‌های انجام‌شده در این زمینه، مشخص شده است که ویژگی‌های زیست‌محیطی هر اقلیم می‌تواند بر جنبه‌های مختلفی از زبان‌های رایج در آن‌جا، از جمله صرف، نحو و واژگان، تأثیر بگذارند و هم‌چنین نقش

مهمی در چگونگی شکل‌گیری استعاره‌ها داشته باشند. از سوی دیگر، در بسیاری از موارد تفاوت‌های موجود میان گویش‌هایی که در یک منطقه جغرافیایی واحد به کار می‌روند نیز تنها با توجه به شرایط و ویژگی‌های زیست‌محیطی قابل توضیح است. چنین به نظر می‌رسد با توجه به ویژگی‌های منحصر به فرد هر اقلیم، عوامل زیست‌محیطی مختلفی در چگونگی شکل‌گیری زبان‌ها، و نیز تنوعات گویشی و زبانی در مناطق مختلف نقش دارند. به‌عنوان مثال می‌توان به ارتباط میان میزان بارندگی، دمای هوا، و تنوع محصولات کشاورزی با ویژگی‌های زبانی اشاره کرد. نگارندگان بر این باورند که یافتن پاسخ برای بسیاری از ویژگی‌های زبانی و گویشی تنها در سایه توجه به ویژگی‌های زیست‌محیطی امکان‌پذیر است و این امر نیازمند انجام پژوهش‌های میدانی متنوع در آینده است.

پی‌نوشت

۱. این اصطلاح را اولین بار نگارندگان پیش‌نهاد داده و استفاده کرده‌اند.

منابع

- احمدی‌پور، طاهره (۱۳۹۰). «درآمدی بر زبان‌شناسی زیست‌محیطی»، فصل‌نامه انسان و محیط زیست، ش ۲۸. جواهری، محمدحسین و پرویز پژوهش‌شریعتی (۱۳۸۷). *واژه‌نامه گویش باستانی سمنانی*، سمنان: آبرخ. ستوده، منوچهر (۱۳۴۲). *فرهنگ سمنانی، سرخه‌ای، لاسگردی، سنگسری، شه‌میرزادی*، تهران: دانشگاه تهران. قطره، فریبا و مهناز طالبی (۱۳۹۰). «صرف‌شناختی و گستره آن»، مجموعه مقالات سومین هم‌اندیشی صرف، انجمن زبان‌شناسی ایران.
- مقدسی، علی محمد (۱۳۸۴). *سامانه‌های صرفی و نحوی در گویش سمنانی*، سمنان: آبرخ.
- Al- Haq. A and A. El- Sharif (2008) "A Comparative study for the metaphors use in happiness and anger in English and Arabic", In *US- China Foreign Language* 6/11.
- Bundsgaard, J., Sune Steffensen (2002). *The Dialectics of Ecological Morphology, Colourful Green Ideas: Papers from the Conference 30 Years of Language and Ecology* (Graz, 2000) and the Symposium Sprache und Okologie (Passau, 2001).
- Derni, A. (2008). "The Ecolinguistic paradigm: An Integrationist Trend in Language Study", *The International Journal of Language and Culture*. Issue 24.
- Diaz Fouces, O. (2010). "Ecolinguistic Planning and Language-Exchange Management", *MonTI*, Traslated by Robert Neal Baxter.
- Lupyan, G. and Rick Dale (2010). "Language Structure is Partly Determined by Social Structure", *PLOS One*, Volume 5, Issue 1. <www. plosone.org>

- Haller, K. M. (2006). "Dialectal Variation in the United States", *Mind Matters: The Wesleyan Journal of Psychology*, Vol. 1.
- Muhlhausler, P. (2003). *Language of Environment and Environment of Language, A course in Ecolinguistics*, Battle Bridge Publication.
- Nettle, D. (1998). "Explaining Global Patterns of Language Diversity", *Journal of Anthropological Archeology*, 17.
- Sapir, E. (1912). "Language and Environment", *American Anthropologist*.
- Steffensen, S. (2007). "Language, Ecology and Society: An introduction to Dialectical Linguistics", in: *Bang and Døør, Language, Ecology and Society, A Dialectical Approach*.
- Wardhaugh, R. (2006). *An Introduction to Sociolinguistics*, Blackwell publishing.
- Whorf, B. (1956). "Language Thought and Reality", *selected writing*, ed. by Carrol, Cambridge.